

www.salampnu.com

سایت مرجع دانشجوی پیام نور

- ✓ نمونه سوالات پیام نور : بیش از ۱۱۰ هزار نمونه سوال همراه با پاسخنامه
- تستی و تشریحی
- ✓ کتاب ، جزوه و خلاصه دروس
- ✓ برنامه امتحانات
- ✓ منابع و لیست دروس هر ترم
- ✓ دانلود کاملاً رایگان بیش از ۱۴۰ هزار فایل مختص دانشجویان پیام نور

www.salampnu.com

به نام خداوند جان و خرد

غزلیات

حافظ

با کوشش دکتر مجید سرمدی عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور

غزلیات حافظ

غزل شماره ۲

غزل شماره ۴

غزل شماره ۶

غزل شماره ۸

غزل شماره ۱۰

غزل شماره ۱

غزل شماره ۳

غزل شماره ۵

غزل شماره ۷

غزل شماره ۹

اهداف درس

– استنباط مفهومی‌های چند گانه در برخی موارد از اشعار

– تحلیل محتوی غزل‌ها

– شناخت آرایه‌های بدیعی

غزل ۱

آلا یا آئهاالسّاقی ادر کاسا و ناولها

که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکها

به بوی نافه ای کاخر صبازان طره بگشاید

زتاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هردم

جرس فریاد می دارد که بر بندید محملها

به می سجّاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید

که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما ، سبکباران ساحلها

همه کارم ز خود کامی به بدنامی کشید آخر

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

حضوری گرهمی خواهی، ازوغایت مشوحافظ

متی مائلق من تهوی دع الدتیا و أهملها

اهداف درس

أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأْسَا وَ نَاوِلْهَا

که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکله

هان ای ساقی ! جامی از شراب را، به گردش در آور و آن را [به من] ده زیرا عشق در آغاز آسان به نظر آمد ولی سرانجام دشواریها پیش آمد. [تا با شراب که وسیله فراموشی است دشواریهای عشق را فراموش کنم .]

● ألا : هان آگاه باش

● یا أَيُّهَا : ای

● ساقی : شراب دهنده

● أَدِرْ : به دور در بیاور بگردان

● كَأْسَا : کاسه

● نَاوِلْ : بده

● نمود : به نظر آمد

● افتاد : روی داد

به بوی نافه ای کاخر صبازان طره بگشاید

زتاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها

در آرزوی آن که باد صبا [بر آن زلف تابدار بوزد و] رایحه ای از آن پیرا کند [و بمشام دلدادگان
بیاورد و در انتظار و با یادآوری] چین و شکن [آن] زلف تابدار معطر ، چه خون در دلها افتاد (دلدادگان
چه قدر خون دل خوردند)

● بوی : آرزو، امید/رایحه

● نافه : کیسه ای به اندازه نارنج که در زیر شکم آهوی نرِ ختایی قرار دارد

● صبا : باد ملایمی که از سوی شمال شرقی می وزد

● طره : موی جلو سر

● تاب : چین و شکن (زلف)

● جعد : پیچیدگی و چین و شکن دار بودن (زلف)

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم
جرس فریاد می دارد که بر بندید حملها

- منزل : جایگاهی در سفر برای اقامت موافقت
- جرس : زنگ گردن شتر
- محمل : دو اتاقک که بر دو طرف استر یا شتر میبندند

به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید

که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها

اگر پیر مغان [راهنما و مرشد تو در طریق حقیقت جویی است] به تو فرمان دهد که سجاده را [که مظهر پاکی و طهارت است] با می آلوده کنی [و بدان بی حرمتی روا داری] باید این کار را بکنی زیرا پیر مغان [= سالک] از آداب سیر و سلوک آگاه است (یا باید این کار را بکنی زیرا تو که سالک راه حق هستی نباید بی خبر بوده باشی).

● سجاده : پارچه و فرش که روی آن نماز می گزارند.

● مغان : (ج مغ) : انسان کامل

● سالک : رونده ، رونده در طریق عرفان

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما ، سبکباران ساحلها

● هایل : هولناک، هراس انگیز

همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

● خودکامی : به دنبال خواهشهای نفس رفتن

حضورى گرهى خواهى، از و غايت مشو حافظ

مَتَى مَاتَلَقَ مِنْ تَهْوَى دَعِ الدُّنْيَا وَ أَهْمْلِهَا

اگر پيوسته حضور قلب مى خواهى [مى خواهى خود را در حضور خداوند بدانى] او را از نظر دور مدار (از او غيبت مکن)، هر گاه به كسى - كه دوستش مى دارى - بر خوردى ، از دنيا دست بردار و آن را ترك كن.

- متى ما : زمانى كه ، هر گاه
- تَلَقَ : ديدار كنى
- من : كسى [را] كه
- تهوى : دوست مى دارى
- دع : ترك كن
- اَهْمَلْ : فراموش كن
- ها : آن [را]

اهداف درس

1) درك نموده‌هاي عرفاني و نموده‌هاي گوناگون از واژه هاي اختصاصي .

2) تشخيص تشبيهات استعارات و به خصوص تشبيه هاي

مضمر و تفضيل و توجيه جنبه هنري و زيبايي شناختي آنها.

غزل ۲

اگر آن تُرکِ شیرازی به دست آرد دلِ ما را
بده ساقی میِ باقی که در جنتِ نخواهی یافت
فغان کاین لولیانِ شوخِ شیرینِ کارِ شهرِ آشوب
ز عشقِ ناتمامِ جمالِ یارِ مستغنی است
من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم
اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم
نصیحت گوش کن جانا که از دوست تر دارند
حدیث از مطرب و می گو و رازِ دهر کمتر جو
غزل گفتی و دُرِ سُفتی بیا و خوش بخوان حافظ

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
کنار آبِ رکناباد و گلگشتِ مُصلّا را
چنان بردند صبر از دل ترکانِ خوانِ یغما را
به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبارا
که عشق از پرده عصمت برون آرد زُلیخا را
جوابِ تلخ می زبید لبِ لعلِ شکر خارا
جوانان سعادتمند پندِ پیرِ دانا را
که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معمارا
که بر نظم تو افشاند فلکِ عقدِ ثریا را

اهداف درس

اگر آن تُرکِ شیرازی به دست آرد دلِ ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

● تُرک : زیبا روی و معشوق زیباروی

● هندو : سیاه ، نیزه‌هندو به معنی غلام آمده

● سمرقند و بخارا : دوشهر از شهرهای مهم ماوراء النهر

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت

کنار آب رکناباد و گلگشتِ مُصَلّا را

ای ساقی باقی مانده شراب را [به من بده] زیرا که گردش در کنار آب رکناباد و مصلا را [حتّی] در بهشت نخواهی یافت

● باقی : مانده

● جنت : بهشت

● رکناباد: نهری معروف در شیراز

● گلگشت : گشتن در گلزار

● مصلا: جائی که نماز (به خصوص نماز عیدقربان و عید فطر) را در آنجا می گزارند

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب

چنان بردند صبر از دل ترکان خوان یغما را

- فغان (شبه جمله): فریاد، ای داد
- لولی: کولی
- شوخ: زیبا و گستاخ
- شیرین کار: دارنده حرکات و رفتار مطبوع
- شهر آشوب: آشوبنده شهر
- خوان یغما: سفره ای که برای غارت بوده

ز عشقِ ناتمامِ جمالِ یارِ مستغنی است

به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبارا

چهره زیبای معشوق ، نیازی به عشق ما- که شایسته او نیست - ندارد. عشق وقتی کامل است که عاشق در معشوق فانی گردد. گویا می خواهد بگوید که ماهنوز به مرحله فنا نرسیده ایم.

● عشق ناتمام : عشقی که به تمامی شایسته معشوق نیست

● جمال: چهره زیبا

● مستغنی : بی نیاز

● آب و رنگ : سرخاب سفیداب و روغن که برای زیبایی و شفافی رنگ برچهره مالند

● خط:خط و سرمه که بر ابرو کشند

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت برون آرد ژلیخا را

● حُسن : زیبایی

● روز افزون : پیوسته در افزایش

● یوسف : پسر یعقوب از انبیای بنی اسرائیل

● عصمت : نگهداری نفس از گناه

اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم

جواب تلخ می زبید لب لعل شکر خارا

● می زبید: زیبنده است

● لب لعل : لب همچون لعل سرخ

● شکرخا : چونده شکر

نصیحت گوش کن جانا که از دوست تر دارند

جوانان سعادت‌مند پندِ پیرِ دانا را

● جناس در جانا و جان طباق در جوان و پیر

حدیث از مطرب و می گو و رازِ دهر کمتر جو

که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

● حدیث : سخن

● مطرب : خواننده و نوازنده

● دهر : روزگار، طبیعت، جهان

● حکمت : شناخت حقیقت جهان، فلسفه، دانایی

● شاعر در این بیت از دیدگاه عرفان کوتاهی و نقص فلسفه را دریافت حقیقت هستی و جهان مطرح می کند: عرفا عقل را – که ابزار فلسفه است – برای رسیدن به حقیقت ناتوان می دانند

غزل گفتی و دُر سُفتی بیا و خوش بخوان حافظ

که بر نظمِ تو افشاند فلکِ عقدِ ثریا را

حافظ غزل سرودی و نکته های نوآیین گفتی [واکنون] بیا [غزلت را] به آهنگ و آواز خوش بخوان ، تا آسمان ستارگان ثریا را که همچون گردنبندی [از مروارید است] به عنوان انعام وصله بر تو نثار کند.

● دُر : مروارید

● سفتن : سوراخ کردن ، دانه های دُر

● خوش بخوان : [شعرت را] به آواز خوش بخوان

● افشاند : نثار کند

● عقد : گردن بند

● ثریا: مجموعه ای از ستارگان در صورت فلکی گاو(ثور) به فارسی ثریا را پروین و نرگسه چرخ گویند

اهداف درس و جایگاه آن

- تحلیل محتوای غزل‌ها و دیدگاه حافظ نسبت به مسائل انسانی

عرفانی فلسفی و اخلاقی .

- توجه جنبه‌های هنری و زیبایی آن

غزل ۳

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست
تا چه بازی رخ نماید بیدلی خواهیم راند
چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش
این چه استغناست یا رب وین چه قادر حکمت است
صاحب دیوان ما گویی نمی داند حساب
هر که خواهد گویا و هر چه خواهد گو بگو
بر در میخانه رفتن کار یک رنگان بود
زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست
بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست
کاندرین طغرا نشان حسه الله نیست
کبر و ناز و حجب و دربان درین درگاه نیست
خود فروشان را به کوی می فروشان راه نیست

غزلیات حافظ

صفحه دوم

بازگشت به صفحه اصلی

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است

حافظ ار بر صدر ننشیند ز عالی مشربی است

ور نه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

ور نه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

عاشق دردی کش اندر بند مال و جاه نیست

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست

در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست

- ظاهر پرست : ظاهر بین
- حال : علاوه بر معنای متداول آن یعنی وضع و حالت
- در حق : در باره
- جای هیچ اکراه نیست : جای هیچ گله و رنجش و ناخرسندی نیست

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست

بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

یعنی در سلوک عرفانی [که سالک خود را در راه حق و در اختیار حق قرار داده است] هر چه پیش آید خوش آید و به صلاح اوست [الخیر فی ما وقع]. «طریقت» «صراط مستقیم» است و در صراط مستقیم کسی گمراه نمی شود

● طریقت: راه و روشی که سالک را به خدا نزدیک می کند

تا چه بازی رخ نماید بیدلی خواهیم راند

عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست

یعنی باید دید چه وضعی پیش می آید [مناسب آن] پیاده ای پیش خواهیم برد. در صفحه شطرنج رندان، «شاه» امکان و فرصت حرکت ندارد. مقصود این که در این روزگار برای رندان آزادمنش، امکان این نیست که با شاه بازی کنند، یعنی به دستگاه سلطنت تعرض نمایند، با پیاده خرده پا بازی میکنیم تا چه پیش آید

- تا (قید) : باید دید، باید در انتظار بود
- بیدق: نام مهرهای در شطرنج، پیاده، سرباز(بیدق معرب «پیاده» است.)
- عرصه : میدان در اینجا صفحه شطرنج
- رند : شخص حیله گر و زیرک و بی باک و منکر
- راز: در
- مجال : محل جولان ، امکان حرکت ، فرصت حرکت
- شاه : پادشاه، سلطان

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش

زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

ساده: بی نقش و نگار ●

این چه استغناست یا رب وین چه قادر حکمت است

کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست

● استغنا : بی نیاز و در عرفان بی نیازی خداوند از اعمال و عبادات بندگان.

صاحب دیوان ما گویی نمی داند حساب

کاندرین طغرا نشان حسه الله نیست

یعنی ناظر دخل و خرج مملکت (مثلاً وزیر دارایی) ، گویی حساب سرش نمی شود ، زیرب در فرمانی که صادر کرده ، نشان « سبۀ الله » وجود ندارد ، مقصود آن است پولی که میخواهد بدهد ، رایگان وبلا عوض نیست .

● صاحب دیوان : کسی که بر دخل و خرج و عایدات نظارت داشته . ما مور و ناظر مالیه.

● طغرا : نوعی خط ، خط قوسی، در اینجا به مجاز فرمان و حکمی که برای بر قرار کردن مستمری با خط طغرا نوشته می شود.

● حسبه الله : برای رضای خدا

هرکه خواهد گویا و هرچه خواهد گو بگو

کبر و ناز و حجب و دربان درین درگاه نیست

● کبر : تکبر

● حاجب : پرده دار که افراد را به حضور پادشاه می برد.

● یک رنگان : اشخاص بی ریا و پاکدل .

● خود فروشان : متظاهران ، ریا کاران.

● میخانه [و مترادف آن، میکده، خرابات و ...] در شعر حافظ نماد پاکدلی و در دیگر صفات والای انسانی است در مقابل خانقاه، صومعه و ... که نماد ناپاکی و ریاکاری و حقارت و ابتذال بشری است.

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ور نه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

● نا ساز : بی تناسب ، نا هما هنگ .

● بی اندام : نا موزون ، نا آراسته

● تشریف : جامهای که شاه و بزرگان به زیر دستان می داده اند ، خلعت.

بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است

ور نه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

● خرابات : روسپی خانه و محل فسق و فجور

● شیخ و زاهد : از کلماتی هستند که حافظ آنها را اغلب با بار معنایی منفی به کار می برد . نک
صدیقیان ، چنان که عبید نیز در رساله تعریفات می گوید : شیخ : ابلیس .

حافظ ار بر صدر ننشیند زعالی مشربی است

عاشق دردی کش اندر بند مال و جاه نیست

یعنی حافظ اگر بر بالای مجلس نمی نشینند ، از والایی همّت و بلند نظری اوست . [حافظ،عاشق میخواره است و [عاشق میخواره در بند مال و مقام نیست . بر صدر نشستن کنایه از مسند و منصب داشتن نیز هست . از این رو در شعر ایهام هست : اگر حافظ مسند و منصب قبول نمی کند ...

● صدر : بالای مجلس

● دردی ، یا درد : ماده ای که در ته ظرف شراب رسوب میکند.

اهداف درس

- تحلیل محتوی غزل ها

- تشخیص تشبیهات ، استعارات ، ایهام ، آرایه های بدیعی

غزل ۴

حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت

آری به اتفاق جهان می توان گرفت

افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع

شکر خدا که سرّ دلش در زبان گرفت

زین آتش نهفته که در سینه من است

خورشید شعله ای است که در آسمان گرفت

می خواست گل که دم زنده از رنگ و بوی دوست

از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت

آسوده بر کنار چو پرگار شدم

دوران چو نقطه عاقبتم در میان گرفت

آن روز شوق ساغر می خرمم بسوخت

کاتش زعکس عارض ساقی در آن گرفت

خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان

زین فتنه ها که دامن آخر زمان گرفت

می خور که هر که آخر کار جهان دید

از غم سبک برآمد و رطل گران گرفت

بر برگ گل به خون شقایق نوشته اند

حافظ چو آب لطف ز نظم تو می چکد

کانکس که پخته شد می چون ارغوان گرفت

حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت

حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت

آری به اتفاق جهان می توان گرفت

● حسن : زیبایی

● اتّفاق : با هم بودن

● ملاحظت : نمکین و دلربا بودگی

● گرفت : مسخر کردن.

افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع

شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت

یعنی شمع [که زاویه خلوت نشینان را روشن می کند و از راز آنان آگاه است]خواست رازشان را آشکار کند ،
خدا را شکر که راز دلش [که همان فتیله اوست]چون به زبان رسید شعله ور شد و سوخت .

● افشا : آشکار کردن

● خلوت نشینان ، اهل خلوت.

زین آتش نهفته که در سینه من است

خورشید شعله ای است که در آسمان گرفت

● آتش نهفته : استعاره از عشق

● عارفان گویند چون تیرگی از ضمیر سالک زدوده شود نوری سفید پدید می آید و چون روح با صفای دل آمیخته گردد ، نوری سبز پدید می آید و چون دل تمام پاک و صافی شود ،نوری چون نور خورشید پدید می آید.

می خواست گل که دم زنده از رنگ و بوی دوست

از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت

یعنی گل [سرخ] می خواست [با شکفتن خود] ادعا کند که رنگ و بویی چون رنگ و بوی معشوق مرا دارد [و خود رابه او مانند کند] ولی باد صبا تعصب ورزید [و برای شکفتن به او مدد نکرد، از این رو] نفس گل در دهن گرفته شد [ونتوانست سخنی بگوید و ادعای خود را آشکار کند].

● دم زند : ادعا کند ، عرض وجود کند

● غیرت : تعصب و جانبداری ، جمعیت.

آسوده بر کنار چو پرگار شدم

دوران چو نقطه عاقبتم در میان گرفت

یعنی مانند شاخه متحرک پرگار خود را [از حوادث روزگار] آسوده بر کنار کشیده بودم ، اما روزگار ، سر انجام مرا در مرکز حادثه قرار داد [و گرفتارم کرد].

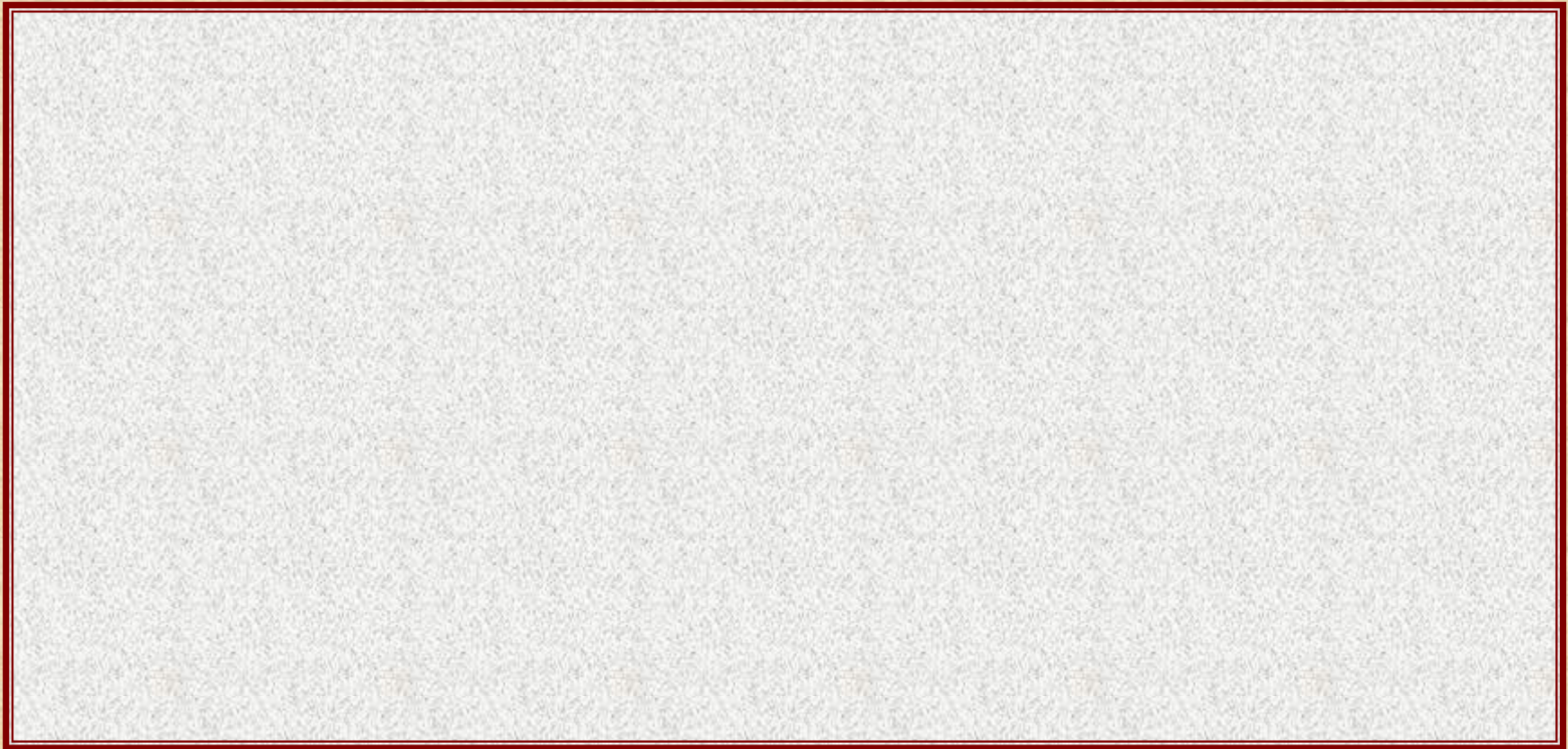
● پرگار : آلتی که دایره رسم می کند

● دوران : روزگار ، گردش فلک.

آن روز شوق ساغر می خرمم بسوخت

کاتش زعکس عارض ساقی در آن گرفت

یعنی آن روز اشتیاق به ساغر می ،خرمن هستی مرا سوزاند که از پر تو چهره ساقی آتشی در آن [خرمن] افتاد
(عشق به ساقی زندگی مرا بر باد داد ، ساقی به هنگامی که شراب در دست دارد و می خواهد به مجلسیان
تعارف کند ،عکس چهره اش در شراب می افتد).



خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان

زین فتنه ها که دامن آخر زمان گرفت

یعنی فتنه به فتنه و فساد و تباهی که دامن آخرالزمان را گرفته اعتنایی نخواهم کرد و [دست افشان به میکند
خواهم رفت و با پناه بردن به می غم روزگار را فراموش ختاهم کرد].

- آستین فشان (قید) : در حال آستین افشاندن ،کنایه از ترک کردن ،بی اعتنایی کردن
- آخر زمان : آخر الزمان، آن بخش از زمان که به روز رستاخیز منتهی خواهد شد.

می خور که هر که آخر کار جهان دید

از غم سبک برآمد و رطل گران گرفت

● از غم سبک بر آمد : از غم رهایی یافت

● رطل : پیمانۀ شراب.

بر برگ گل به خون شقایق نوشته اند

کانکس که پخته شد می چون ارغوان گرفت

● شقایق : لاله

● خون شقایق : ظاهراً رگه هایی که در گلبرگ گل سرخ کشیده شده

● پخته : با تجربه.

حافظ چو آب لطف ز نظم تو می چکد

حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت

● آب لطف : لطافت و روانی

● نکته بر آن گرفت : می توان ایرادی بر آن بگیرد.

اهداف درس و جایگاه آن

- تحلیل محتوی غزل ها .
- تشخیص آرایه های بدیعی ، ایهام ، مراعات النظیر .
- استنباط نمونه های عرفانی از واژه های اختصاصی حافظ .

غزل ۵

حافظ خلوت نشین دوش به میخانه شد

شاهد عهد شباب آمده بودش به خواب

صوفی مجنون که دی جام و قدح می شکست

مغچه ای می گذاشت راهزن دین دل

آتش رخسار گل خرمن بلبل بسوخت

گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت

نرگس ساقی بخواند آیت افسونگری

منزل حافظ کنون بارگه پادشاست

از سر پیمان برفت با سر پیمانه شد

باز پیرانه سر عاشق و دیوانه شد

دوش به یک جرعه می عاقل و فرزانه شد

در پی آن آشنا از همه بیگانه شد

چهره خندان شمع آفت پروانه شد

قطره باران ما گوهر یکدانه شد

حلقه اوراد ما مجلس افسانه شد

دل بر دلدار رفت جان بر جانانه شد

حافظ خلوت نشین دوش به میخانه شد

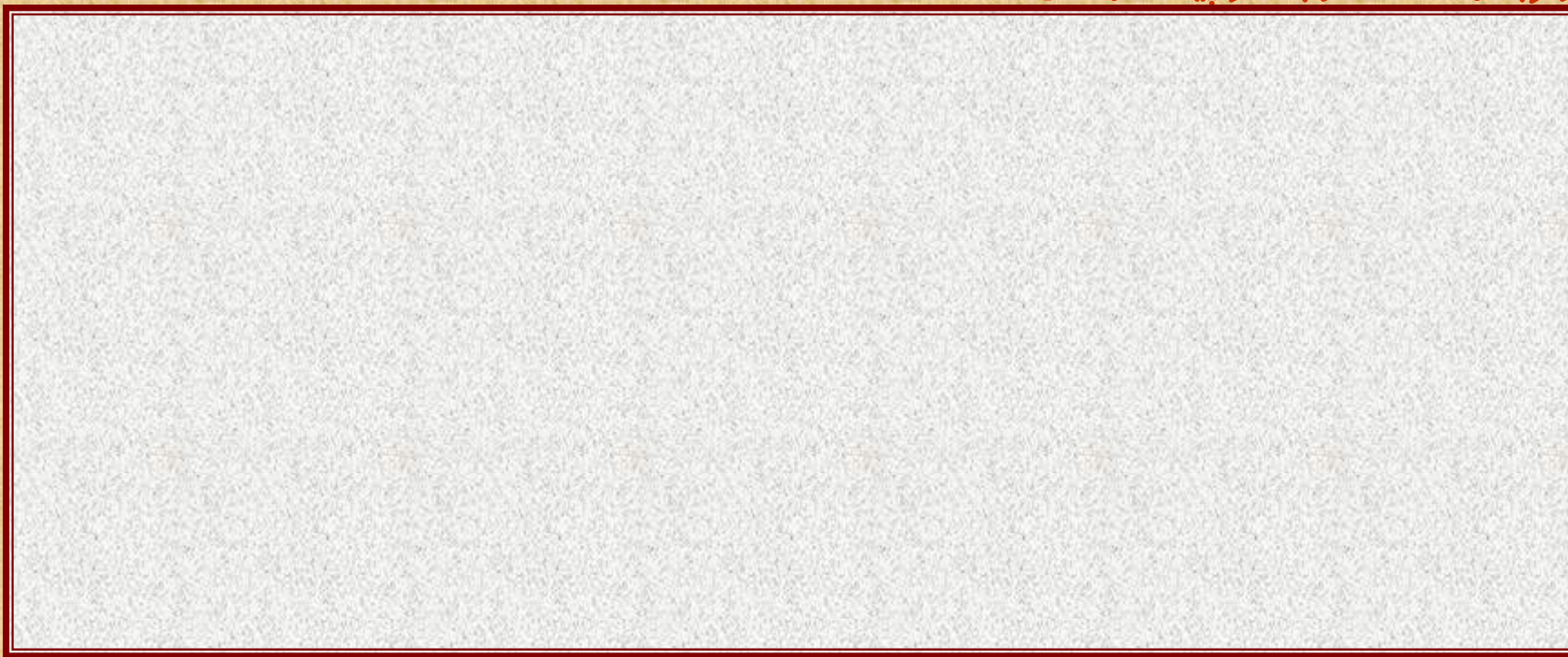
از سر پیمان برفت با سر پیمانه شد

- با: به، با سر پیمانه شد : به سراغ پیمانه شراب رفت
- به پیرانه سر : در هنگام پیری.

شاهد عهد شباب آمده بودش به خواب

باز پیرانه سر عاشق و دیوانه شد

بیت دوم میتواند در حکم دلیلی برای بیت اوّل باشد: که عهد کرده بود دیگر شراب نخورد و خلوت گزیده بود، دیشب عهد شکنی کرد و دوباره به سراغ شراب رفت، [زیرا] معشوق روزگار جوانی (یا خود جوانی به صورت زیبا رویی) به خوابش آمده بود این است که در این هنگام پیری و سفیدی موی، دوباره عاشق و دیوانه شد [وتوبه را شکست و به سر پیمانۀ رفت].



صوفی مجنون که دی جام و قدح می شکست

دوش به یک جرعه می عاقل و فرزانه شد

بیت گویا تمثیلی است بر آنچه در دو بیت پیشین گفته است یعنی من - حافظ - که از روی بی خردی توبه کرده، جام و قدح را شکسته و خلوت گزیده بودم دیشب با نوشیدن یک جرعه عاقل شدم و فرزانه‌گی‌م را باز یافتم

صوفی : پیر تصوّف

مغیچه ای می گذاشت راهزن دین دل

در پی آن آشنا از همه بیگانه شد

● مغیچه : مرکب از مغ [به معنی عالم دین زرتشتی، به معنی زرتشتی نیز به کار رفته.

آتش رخسار گل خرمن بلبل بسوخت

چهره خندان شمع آفت پروانه شد

یعنی چهره زیبا و سرخگون گل، بلبل را شیفته و شیدا ساخت و در کار عشق و شیدایی، بیچاره اش کرد و چهره زیبای شمع پروانه را عاشق او ساخت و آفت و بلائی برای پروانه بیچاره فراهم کرد. خلاصه آن که زیبایی موجد عشق است و عشق مستلزم بلا و آفت.

● آتش رخسار: اضافه تشبیهی است و رخسار گل سرخ را به آتش تشبیه کرده است.

گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت

قطره باران ما گوهر یکدانه شد

● قطره باران : استعاره است از اشکی که شاعر ریخته است . گوهر شدن قطره باران ناظر است به اعتقاد قدما که گمان میکردند مروارید دان هبارانی است که در دهان صدف می افتد ، صدف ان را می پرورد و به مروارید تبدیل می کند.

نرگس ساقی بخواند آیت افسونگری

حلقه اوراد ما مجلس افسانه شد

یعنی مجلسی ساخته بودیم برای خواندن اوراد . ساقی [وارد شد و] با چشمش کرشمه و عشوه آمده و [چنان کرشمه ساقی دلم زدست برد ۶/۲۳۹] که مجلس اراد ما به مجلس افسانه گویی تبدیل شد یا اوراد در نظر ما همچون افسانه بی معنی جلوه کرد .

- نرگس : در اینجا استعاره از چشم است
- آیت افسون گری : آیه ای [از قرآن] که برای افسون کردن خوانده می شود.
- اوراد : دعا ها یا آیه ها یی از قران مجید که مرتب خوانده می شود.

منزل حافظ کنون بارگه پادشاست

دل بر دلدار رفت جان بر جانانه شد

- در آغاز گفت که حافظ خلوت نشین به میخانه رفت و در این بیت به همان زمینه سخن باز می گردد . با توجه به این که میخانه در اصطلاح عرفا جایگاه ذوق و حال اهل راز است.
- میگوید اکنون که حافظ در میخانه مقام کرده ،چنان خود را بزرگ و ارجمند می بیند که گویی در بار گاه سلطنت زندگی می کند.

اهداف درس

تشخیص موارد زیر :

- آرایه های ادبی

- دیدگاه حافظ نسبت به مسائل اخلاقی

- مفاهیم چندگانه در برخی ابیات

غزل ۶

کند

آن کیست کز روی کرم با من وفاداری کند

بر جای بدکاری چو من یک دم نکوکاری

اول به بانگ نای ونی آرد به دل پیغام وی

وانگه به یک پیمانه می با من وفاداری کند

دلبر که جان فرسودازو کار دلیم نگشود ازو

نومید نتوان بود ازو باشد که دلداری کند

گفتم گره نگشوده ام زان طره تا من بوده ام

گفتمانش فرموده ام تاباتو طراری کند

پشمینه پوش تندخو از عشق نشنیدست بو

ازمستی اش رمزی بگو تا ترک هشیاری کند

چون من گدای بی نشان مشکل بود یاری چنان

سلطان کجا عیش نهان بارندبازاری کند

زان طره پرپیچ و خم سهل است اگرینم ستم

ازبند وزنجیرش چه غم هر کس که عیاری کند

با چشم پرنیرنگ او حافظ مکن آهنگ او

کان چشم مست شنگ او بسیارماری کند

اهداف درس

آن کیست کز روی کرم با من وفاداری کند

برجای بدکاری چو من یک دم نکوکاری کند

● برجای : درحق ، دربارہ .

اول به بانگ نای ونی آرد به دل پیغام وی

وانگه به یک پیمانه می با من وفاداری کند

● نای : نی (آلت موسیقی) ، نیز حنجره و مجازاً آواز (هر دو معنی با ایهام مورد نظر است) به یک پیمانه می... ایهام دارد ، الف (جامی به من بدهد . ب) جامی بامن بنوشد .

گفتم گره نگشوده ام زان طره تا من بوده ام

گفتمانش فرموده ام تاباتو طراری کند

- طره : ۱/۲ طراری : دزدی ، راهزنی ، حيله گری *
- معشوق به حافظ می گوید من به طره ام گفته ام تا با تو طراری کند : حرکات زلف را بر اثر باد به طراری و حيله گری آن تعبیر کرده است که از دست عاشق می گریزد .

پشمینه پوش تندخو از عشق نشنیدست بو

از مستی اش رمزی بگو تا ترک هشیاری کند

● پشمینه پوش : صوفی : از مستی اش از عوالم و مزایای مستی رمزی به او بگو.

چون من گدای بی نشان مشکل بود یاری چنان

سلطان کجا عیش نهان بارندبازاری کند

رند: ۸/۳: رندبازاری : رندی که درکوچه وبازار می گردد ، آدم لالابالی که درکوچه وبازار اوقات به بطاعت می گذرد. طباق«گدا» و«سلطان».

زان طره پرپیچ و خم سهل است اگر بینم ستم

از بند وزنجیرش چه غم هرکس که عیاری کند

● عیاری : دزدی. عیاران گروهی بوده اند که از توانگران می دزدیدند و به بیچارگان می دادند.*
شاعر عیاری را به خودش نسبت می دهد می گوید [من شایسته تو نیستم (بیت ۶) و جرأت نمی
کنم در برابر تو آشکار شوم این است که دزدانه از گوشه و کنار بر تو نظاره می کنم و این نظاره
گری من نوعی عیاری است یعنی غمی نیست اگر عیاری ستم بینم .

باچشم پرنیرنگ او حافظ مکن آهنگ او

کان چشم مست شنگ اوبسیارماری کند

- آهنگ : قصد . مست: ۱۰/۱ : خمارآلود ، مخمور ، شنگ: خوش حرکات ، شیرین رفتار.
- مکاری : حيله ورزی ، مکر و فریب.

اهداف درس

- استنباط مفهومی‌های چندگانه در برخی موارد از اشعار

- تحلیل محتوی غزل‌ها

- شناخت آرایه‌های بدیعی

غزل ۷

سالها دفتر مادر گرو صهبا بود

نیکی پیرمغان بین که چوما بدمستان

دفتر دانش ماجمله بشوید به می

ازبتان آن طلب ارحسن شناسی ای دل

دل چوپرگار به هرسودورانی می کرد

مطرب از درد محبت عملی می پرداخت

می شکفتم زطرب زانکه چو گل بر لب جوی

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان

قلب اندوده حافظ بر او خرج نشد

روبق میکده از درس و دعای مابود

هرچه کردیم به چشم کرمش زیبا بود

که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود

کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود

واندران دایره سرگشته پا بر جا بود

که حکمیان جهان رامژ خون پالا بود

بر سرم سائنه آن سروسهی بالا بود

رخصت خبث نداد ارنه حکایتها بود

کاین معامل به همه عیب نهان بینا بود

اهداف درس

سالها دفتر مادرگرو صهبا بود

روبق می‌کده از درس ودعای مابود

یعنی سالها دفتر درس ودعا رابه گرومی گذاشتیم واز پول آن شراب تهیه می کردیم وچنین بود که درس ودعای ماسبب رونق کار می‌کده شده بودوشاید اشاره به این که می‌کده باداشتن مشتریهایی از اهل علم واهل دعا رونقی داشت ، یعنی آری علما همه کاره اند

● . دفتر : کتاب ، از آنجاکه علوم رسمی وحکمت از کتابها آموخته می شود

● صهبا: شراب .

نیکی پیرمغان بین که چوما بدمستان

هرچه کردیم به چشم کرمش زیبابود

● چشم کرم : نگاهی که باکرامت و بزرگواری همراه است (اضافه اقترانی) .

دفتر دانش ماجمله بشویدبه می

که فلک دیدم ودر قصد دل دانا بود

● فک دیدم : ایهام دارد : الف (فلک و روزگار راکه می بینم یا دیدم . ب) از روی حرکات
صورت‌های فلکی و دیدن زایچه و گرفتن اختر .

ازبتان آن طلب ارحسن شناسی ای دل

کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود

● بت : استعاره از زیبا روی

● حسن : ۲/۵ ؛ : اگر زیبا می شناسی

● علم نظر علم مناظره و بحث وجدلونیز علم کلام ولی مراد حافظ از علم نظر گویا مجموعه معارف

● بینا : استاد ، متبحر ، وارد.

دل چوپرگار به هر سودورانی می کرد

واندران دایره سرگشته پا برجا بود

یعنی دل ، مانند پرگار ، پیوسته در گردش و جستجو بود ، ولی
در این گردش و جستجوی دایم دچار حیرانی و سرگردانی بود و راه به جایی نمی برد

● دوران : گردش . سرگشته : الف) سرگردان ، متحیر

● پابرجا : الف) ثابت قدم ، استوار ، ب) آن که در جایی استوار است (شاخه ثابت پرگار) .

مطرب از درد محبت عملی می پرداخت

که حکمیان جهان رامژ خون پالابود

● عمل (اصطلاح موسیقی) ؛ ترکیب آهنگ ، ابداع لحن و بداهه نوازی یا بدیهه سرایی ، حکیمان جهان رامژده حکیمان جهان (« را » نشانه اضافه است.)

● خون پالا: پالاینده و افشاننده خون .

می شکفتم ز طرب زانکه چو گل بر لب جوی

بر سره سائے آن سروسهی بالا بود

یعنی از شادی و طرب ، مثل گل که در کنار و زیر سایه سرومی شکفتد میشکفتم زیرا سایه آن معشوق بلند بالا بر سرم بود .

● سرویسهی : سروراست روییده . استعاره از معشوق بلند بالا . *

پیرگلرنگ من اندر حق ازرق پوشان

رخصت خبث نداد ار نه حکایتها بود

یعنی پیر گلرنگ [= پیر مغان] اجازه نداد که دشمنی وبد خواهی کنم واسرار صوفیان ریا کاررافاش سازم
وگر نه حکایتها [می توانستیم ازفساد وتباهی وریا کاری آنان بگویم] تناسب یا نوعی طباق در « گلرنگ » و « ازرق
پوش » .

● ازرق پوشان : کبود پوشان

● خبث : بدی بد خواهی ، دشمنی.

قلب اندوده حافظ بر او خرج نشد

کاین معامل به همه عیب نهن بینا بود

یعنی حافظ نتوانست سکه قلبی وزراندود خود را برای معشوق خرج کند
(یا برای به دست آوردن دل او خرج کند) زیرا این معامله کننده (= معشوق) بر همه عیبهای پنهانی آگاهی
داشت [وسکه بدل زراندود را شناخت].

● قلب : سکه قلبی ،

● اندوده : زراندود ،

● معامل : معامله کننده ، طرف معامله .*

اهداف درس

- تحلیل محتوای غزل‌ها و دیدگاه حافظ نسبت به مسائل انسانی

عرفانی فلسفی و اخلاقی .

- توجه جنبه‌های هنری و زیبایی آن

غزل ۸

تازمیخانه ومی نام و نشان خواهد بود

حلقه پیر مغانم زازل در گوش است

برسرتربت ماچون گذری همت خواه

بروای زاهد خودیین که ز چشم من وتو

ترک عاشق کش من مست برون رفت امروز

چشمم آن شب که ز شوق تونهد سر به لحد

بخت حافظ گر ازین گونه مدد خواهد کرد

سرما خاک ره پیر مغان خواهد بود

برهمانیم که بودیم و همان خواهد بود

که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

راز این پرده نهران است ونهران خواهد بود

تادگر خون که ازدیده روان خواهد بود

تادم صبح مت نگران خواهد بود

زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود

اهداف درس

تازمیخانه ومی نام ونشان خواهد بود

سرما خاک ره پیر مغان خواهد بود

میخانه : شراب خانه .

حلقه پیر مغان زازل درگوش است

بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود

- حلقه در گوش بودن : مطیع ومملوک بودن .
- از آنجا که پیر مغان خود رند و راهبر رندان است ورندی از نظر حافظ نصیبه ازلی است حلقه بگوشی
- پیر مغان ورندی رانیز نصیبه ازلی می داند

برسرتربت ماچون گزری همت خواه

که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

- تراب : خاک ، گور . همت : توجه قلب با تمام نیروی روحی به خداوند برای به کمال رسیدن خود یا دیگران (از تعریفات جرجانی).
- همت خواستن : مددخواستن: از روح پیریا مرشد برای سوق به سوی کمال

بروای زاهد خودبین که ز چشم من وتو

راز این پرده نمان است و نمان خواهد بود

● خودبین : گویا مراد حافظ از این کلمه آن است که زاهد فقط خود را می بیند و خدایان نمی بیند .

● این پرده : مراد پرده اسرار الهی است

ترک عاشق کش من مست برون رفت امروز

تادگر خون که ازدیده روان خواهد بود

ترک : معشوق

چشمم آن شب که ز شوق تونهد سر به لحد

تادم صبح مت نگران خواهد بود

- لحد : گور چشمم آن شب ... چشم تبدیل به شخصی شده که سر به گور می گذارد .
- نگران : نگاه کننده با اضطراب و دل واپسی

بخت حافظ گر ازین گونه مدد خواهد کرد

زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود

● گرازاین گونه مدد خواهد کرد : به طنز ضد آن را اراده کرده است یعنی بختم مددکارمن نیست واگر تیره بختی چنین ادامه پیدا کند ، معشوقه به دست رقیبان خواهد افتاد . اشاره ضعیفی هم به کوتاهی بخت خود ، درمقابل بلندی زلف معشوقه دارد: زلف معشوقه بلند است اما بخت حافظ در رسیدن بدان کوتاهی می کند .

اهداف درس

- تحلیل محتوی غزل ها

- تشخیص تشبیهات ، استعارات ، ایهام ، آرایه های بدیعی

غزل ۹

بوی خوش توهر که زبادصبا شنید

اینش سزا نبود دل حق گزارمن

یارب کجاست محرم رازی که یک زمان

ایشاه حسن چشم به حال گدا فکن

خوش می کنم به باده مشکین مشام جان

ماباده زیر خرقة نه امروز می کشیم

ما می به بانگ چنگ نه امروز می خوریم

سر خدا که خدا که عارف سالک به کس نگفت

ساقی بیا که عشق ندا می کند بلند

محروم اگر شدم زسر کوی اوچه شد

پند حکیم عین صواب است ومحض خیر

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است وبس

از یار آشنا سخن آشنا شنید

کز غمگسار خود سخن ناسزا شنید

دل شرح آن دهد که چه گفت وچه هاشنید

کاین گوش بس حکایت شاه وگدا شنید

کز دلق پوش صومعه بوی ریا شنید

صدبار پیر میکرده این ماجرا شنید

بس دور شد که گنبد چرخ این صدا شنید

در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

کان کس که گفت قصه ما هم زما شنید

از گلشن زمانه که بوی وفا شنید؟

فرخنده بخت آن که به سمع رضا شنید

در بند آن مباش که نشنیدی یا شنید

اهداف درس

بوی خوش توهر که زبادصبا شنید

از یار آشنا سخن آشنا شنید

یعنی بادصبابوی تورا به مشام هر کس رسانید چنان بود که گویی از یار مألوف و مأنوسی سخنی از همدلی
و همرازی شنیده است

یار آشنا: دوست و معشوقی که با او الفت و انس بوده باشد

اینش سزا نبود دل حق گزار من

کز غمگسار خود سخن ناسزا شنید

● . دل حق گزار: دل حق شناس ،

● غمگسار : آن که غم دوست رامی خورد و از اوتیمارداری می کند.

یارب کجاست محرم رازی که یک زمان

دل شرح آن دهد که چه گفت و چه هاشنید

● شاعر در جستجوی محرم رازی است تا سخن ناسزایی را که معشوق شنیده است باوی در میان نهد .

ایشاه حسن چشم به حال گدا فکن

کاین گوش بس حکایت شاه وگدا شنید

● مراد از مصرع دوم آن است که بسیار شنیده ایم که شاهان به گدایان بانظر لطف نگاه کرده اند و یاباه قول دکتر هر وی می تواند کنایه تهدید آمیزی به این معنی باشد که بسیار شاهان که به گدایی افتاده اند و چه بسیاری گدایان که به شاهی رسیده اند .

خوش می کنم به باده مشکین مشام جان

کز دلق پوش صومعه بوی ریا شنید

یعنی بر اثر بوی ریا و دورویی که از صوفیان ظاهر پرست استشمام کرده ام ، مشام جانم آزرده شده است و اینک باباده مشکین آن را معالجه می کنم.

● خوش می کنم : معالجه می کنم ،

● باده مشکین : شراب معطر و خوش بو ،

● مشام : بینی ،

● دلق پوش : صوفی ،

● ریا: خواری ، پارسا و پرهیزکار نشان دادن .

ماباده زیر خرقة نه امروز می کشیم

صدبار پیرمیکنده این ماجرا شنید

ما می به بانگ چنگ نه امروز می خوریم

بس دورشد که گنبد چرخ این صدا شنید

● خرقة : جامه مخصوص صوفیان.

● می کشیم: ایهام دارد: الف) حملی کنیم . ب) می نوشیم .

● ماجرا : حادثه ، بگومگو

سرّ خدا که خدا که عارف سالک به کس نگفت

در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

● طنزی در بیت هست: گویا می خواهد بگوید که سر خدا راهیچکس نمی داند حتی عارف سالک، حتی باده فروش که در ذهنیت حافظ معرفتش کمتر از عارف سالک نیست . و شاید هم می خواهد بگوید که باده فروش همچون عارف سالک از اسرار باخبر است .

ساقی بیاکه عشق ندا می کند بلند

کان کس که گفت قصه ما هم زما شنید

محروم اگرشدم زسر کوی اوچه شد

از گلشن زمانه که بوی وفا شنید ؟

● چه شد : طوری نیست ، اهمیتی ندارد ، مهم نیست .

● گلشن زمانه: اضافه تشبیهی است .

پند حکیم عین صواب است و محض خیر

فرخنده بخت آن که به سمع رضا شنید

حافظ وظیفه تودعا گفتن است و بس

در بند آن مباش که نشنیدیا شنید

● عین صواب: کاملاً درست . محض خیر : خیرخواهی .

● فرخنده بخت: خوشبخت ،

● به سمع رضا شنید: با گوش رضایت و خشنودی شنید .

اهداف درس

- تشخیص تشبیهات و استعارات و تشبیهات مضمرة و توجیه

جنبه های هنری و زیبایی شناختی غزل ها

- تحلیل محتوی غزل ها

غزل ۱۰

دروغ وعده و قتال وضع و رنگ آمیز

هزاران جامه تقوی و خرقه پرهیز

که تازخال تو خاکم شود عبیر آمیز

بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز

به می زدل بیرم هول روز رستاخیز

که جزولای توم نیست هیچ دست آویز

که درمقامرضا باش وزقضا مگریز

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

دلهم ربوده لولی وشی ست شورانگیز

فدای پیرهن چاک ماهرویان باد

خیال خال تو باخود به خاک خواهم برد

فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی

پیاله بر کفتم بند تا سحر حشر

فقیر و خسته به درگاهت آدمم رحمی

بیا که هاتف میخانه دوش با من گفت

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

اهداف درس

دلم ربوده لولی وشى ست شور انگيز

دروغ وعده و قتال وضع و رنگ آميز

● ربوده :مجنوب ، شيفته .

● لولى وش : كولى و نازك و ظريف و لطيف . آن كه به وعده اش وفا نمى كند .

● قتال وضع : آن كه وضع و هياتى چون قتلان دارد.

● رنگ آميز : حيله گر ، فريبكار.

فدای پیرهن چاک ماهرویان باد

هزاران جامه تقوی و خرقه پرهیز

● تقوی: پرهیزکاری

● جامه تقوی: جامه ای که پرهیزکاران و زاهدان و اهل عبادت بر تن می پوشند .

خیال خال تو با خود به خاک خواهیم برد

که تا ز خال تو خاکم شود عبیر آمیز

عبیر آمیز : آمیخته با عبیر .



فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی

بخواه جام وگلابی به خاک آدم ریز

● گلاب: در اینجا ظاهراً به معنی شراب به کار رفته است.

پیاله برکفنم بندتا سحر حشر

به می زدل ببرم هول روز رستاخیز

حشر: روز رستاخیز .

فقیر و خسته به درگاہت آمدہم رحمی

کہ جزولای توہ نیست ہیچ دست آویز

● ولا : دوستی ، محبت.

بیباکه هاتف میخانه دوش با من گفت

که درمقام رضا باش وز قضا مگریز

● . هاتف : فرشته ای که از عالم آواز می دهد.

● رضا : در نزد عارفان عبارت است از خوشنودی دل از آنچه خدا بر شخص می پسندد و تسلیم محض در برابر آن . به عبارت دیگر شخص در مقام رضا اراده خود را از میان می برد و در همه احوال به رضا و خوشنودی حق می نگرد. نک شرح لاهیجی ، ۲۲۳ .

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز

● حجاب : در نزد عارفان هر چیزی است که انسان را از خدا بازدارد و مانع شود که حق بر دل تجلی کند .

www.salampnu.com

سایت مرجع دانشجوی پیام نور

- ✓ نمونه سوالات پیام نور : بیش از ۱۱۰ هزار نمونه سوال همراه با پاسخنامه
- تستی و تشریحی
- ✓ کتاب ، جزوه و خلاصه دروس
- ✓ برنامه امتحانات
- ✓ منابع و لیست دروس هر ترم
- ✓ دانلود کاملاً رایگان بیش از ۱۴۰ هزار فایل مختص دانشجویان پیام نور

www.salampnu.com